

ریشه یابی «کادرگیری» در غرب - بخش سوم

[لینک به بخش نخست \(سایت دیدگاه\)](#)
[لینک به بخش دوم \(سایت دیدگاه\)](#)

آتش افروزان

خیلی از مناطق نفت خیز هستند، اما خاورمیانه با دو-سوم ذخیره نفتی و قیمتی نازل، عالیترین انتخاب است (دیک چینی - پژوهشکده پترولیوم لندن ، 15 نوامبر 1999)

دولت جدید به مقوله تروریسم توجهی ندارد. آنقدر کشش می دهد تا روزی که دیر شود، و آنروز می گوید ای خدای من، مثل اینکه باید علیه تروریسم متحد شویم. (پل برمر دوم، 26 فوریه 2001)

متأسفانه نمی شود بخاطر ملاحظات سیاسی اعتراف کرد که جنگ عراق فقط بخاطر نفت است (الن گرین، رئیس خزانه داری آمریکا - 9 سپتامبر 2008).

در عرض 5 سال آینده به 7 کشور تهاجم خواهیم برد (عراق، سوریه، لبنان، لیبی، سومالی، سودان و ایران) - ارتشبد وزلی کلارک (از [قول پنتاگون 20 سپتامبر 2001](#)).

این یک جنگ صلیبی است که طول خواهد کشید (جرج بوش در کمپ دیوید، 16 سپتامبر 2001)

جنگ کویت 5 روز طول کشید. جنگ عراق را نمی دانم، شاید 5 روز، یا هفته، یا 5 ماه، ولی بیشتر از این نخواهد بود ([دونالد رامسفلد، 15 نوامبر 2002](#))

زندانی سابق گوانتانامو مدعی شد بریتانیا از شکنجه شدن او خبر داشته است ([شاکر عامر، 15 دسامبر 2015](#))

خصلت اسلامی

در بخش پیشین به سخنان دونالد ترامپ اشاره کردم و یادآور شدم که چنین برخوردهایی است که به کادرگیری نیروهای ارتجاعی در منطقه و غرب، باری می رساند. چند روز پیش هیلاری کلینتون در برنامه انتخاباتی خود موضعی همسان می گیرد. هیلاری کلینتون، دونالد ترامپ را بهترین عامل برای «کادر گیری» داعش، ارزیابی کرده، و مواضع و سخنان او را بحرانزا و آتش افروزانه می داند ([هیلاری کلینتون 2015](#)). اما هیلاری کلینتون به عمد خود را به فراموشی می زند، و این واقعیت را به زبان نمی آورد که ترامپ نخستین آتش افروز نیست. در عرض 15 سال اخیر و به مراتب سخنانی مشابه آن، در روابطه مختلف ابراز شده است. حتی پیش از جرج بوش و چینی و رامسفلد، بیل کلینتون در سرکوب خواست های آزادیخواه مردم ایران، راه مداخلات در پیش گرفت و مردم عراق را با بمب باران های متمادی به خاک و خون کشاند. با نگاهی گذرا به چند نمونه و موضعگیری فوق، بر این نکته تأکید دارد که خاورمیانه و مردم مسلمان، قرنهایست تحت ستم مضاعف قرار داشته و عکس العمل خشنونت آمیز از سوی نسل جوان مسلمان امری طبیعی است.

بسیاری بر این باورند که ابراز نفرت و عکس العمل خشنونت آمیز در برابر ستم، یک خصلت اسلامی است، من عکس العمل علیه ستمگری را جهانشمول می دانم. کاتولیک های ایرلند شمالی که ارتش آزادی ایرلند (IRA) را تشکیل دادند، نه مسلمان هستند و نه درس مقاومت را از قرآن آموخته اند.

پدی اشدان (Lord Jeremy John Durham Ashdown) رهبر پیشین حزب لیبرال دموکراتهای بریتانیا، در مصاحبه ای ([یکشنبه 13 دسامبر 2015 - بی بی سی](#)) که پیرامون شرح زندگی او متمرکز شده بود به نکته شایان توجهی اشاره می کند.

جهت اطلاع اینکه او در جوانی یکی از فرماندهان ارتش بریتانیا در ایرلند شمالی بود، و پس از اینکه از ارتش ترخیص می شود بعنوان عنصری در وزارت خارجه در ژنو فعالیت می کند، و بنا به گفته خودش، در حاشیه فعالیت دیپلماتیک، به جاسوسی می پردازد. اشدان بالاخره وکیل مجلس شده، و بعنوان رهبر لیبرال دموکراتها انتخاب می شود. تا به این نکته، وی حرف جدید و تازه ای نمی زند، اما وقتی به دوران مأموریتش در ایرلند شمالی اشاره می کند، اعتراف می کند که اگر او هم شرایط ایرلندی های کاتولیک در ایرلند شمالی را داشت، چندان دور از تصور نبود که او هم به ارتش آزادی ایرلند (I.R.A) بپیوندد. به نظر او، انسان بازتولید شرایط حاکم بر محیط است.

نکته جالب دیگر در این اعتراف اینست که وی (که خود از عناصر درونی نظام زر و زور بریتانیا است) مساله روی میز را از دو زاویه نگاه می کند. از زاویه سرباز «اشغالگر بریتانیایی» که در ایرلند شمالی به انجام وظیفه مشغول است، و زاویه دیگر، نگاه «مبارز ایرلند شمالی» که بریتانیا او را بعنوان یک «تروریست» ارزیابی می کند. با مثالی دیگر منظور خود را روشنتر بیان می کنم. بیاییم به داستان حسین بن علی، واژه معروف هیئات منالذله، و... از زاویه ای متفاوت نگاه می کنم. با هم صحنه را مجسم می کنیم. بنا به روایات (مهم نیست چقدر افسانه پردازی شده است)، در یک طرف میدان نبرد، هزاران سرباز ابن زیاد (فرمانده یزید) قرار دارد و در

سوی دیگر، حسین و 72 تن از یارانش. آب به روی آنها بسته شده، فداکاری در اوج غیر قابل تصور، صحنه پردازی شده است. حسین به میدان می رود و می جنگد. یک تنه، می کشد تا عاقبت کشته شده و سر از بدنش جدا می شود. در این روایت، قهرمان، حسین بن علی، تاریخ ساز است. اما شیعه فقط از زاویه کشتار حسین و 72 نفر صحنه پردازی می کند؛ و در این تاریخ پردازی، کسی به خونی که از شمشیر حسین می چکد اشاره نمی کند. کسی نمی گوید که این خون سربازی پی سواد، بی مطالعه، نادان، تحمیق شده است. خون جوانی است که نه قران می شناسد، و نه معانی آیات، شأن نزول آیات، و یا دلیل برای جنگیدن را. جوانیست که می داند معاویه خلیفه زمان بود و حسین و حسن هم با او بیعت کرده اند. جوانیست که شنیده یزید، فرزند معاویه بر مسند قدرت نشسته، چرا که معاویه - امیرالمؤمنین - او را بر این مسند نشانده است. می داند که حسن با معاویه بیعت کرده است. جوانیست که بنا به شنیده ها و شایعات، می داند حسین مدینه را ترک کرده و در مدتی که در مدینه می زیسته علیه یزید قیام نکرده و فقط برای اینکه با یزید بیعت نکند، نیمه شب از مدینه خارج شده است. او قران نمی شناسد. اما این روایت (شایعه) را شنیده که معاویه از حافظان قران بوده است. حال، در آن سوی میدان نبرد در مقابل حسین قرار گرفته و ماشین تبلیغاتی یزید دم به دم او را بیمارمان اطلاعاتی می کند. شمشیر حسین بن علی، به خون این جوان نادان و تحمیق شده آغشته شده است. جوانی که مادرش، صدها کیلومتر آنطرفتر، در انتظار فرزندش است. فرزندی که در رکاب امیرالمؤمنین زمان (یزید) می جنگد.

در این مثال، مهم حقانیت حسین، و شناخت یزید نیست، مهم نگاهی دو سویه به یک واقعه است، و این نکته که دوری جستن از ترسیم همه جوانب و شرایط، درک مشخصی از آنچه بر ما گذشته و می گذرد، نمی دهد. قتل چنددهزار نفر در انفجار برج دوقلوها، قلب هر انسانی را جریحه دار می کند؛ اما اگر به قتل چند صدهزار عرب و ترک و افغانی و فلیپینی و ویتنامی و... کودتای 28 مرداد و سکوت در مقابل کشتار تابستان 67 و... را به یاد بیاوریم. و یا اینکه، اگر پای درد دل مادران رنج دیده فلسطینی که فرزندان شان را قوای نظامی اسرائیل می کشند، بنشینیم، و دکترین شک و وحشت (نگاه کنید بخش دوم) را بخود یادآوری کنیم؛ تأثیر جنایت تروریستی نیویورک کم رنگ می شود. صحبت من در اینجا بر سر انتقام نیست، بلکه می خواهم بر این نکته انگشت بگذارم که این دردها، این داستانه‌ها، و این اجحافات، نسل به نسل، و دهان به دهان، آنقدر در خاورمیانه بازگو شده، که کشتار تروریستی نیویورک، و یا پاریس، هرچند بسیاری از مسلمانان را آزرده می کند، اما تأثیری بر دل‌های زخم دیده بخشی از جوانان مسلمانان ندارد.

جهان زر و زور، نمی تواند بدون درک موقعیت نسل ستمدیده در خاورمیانه، از ملل خاورمیانه انتظار برخوردی متمدنانه داشته باشد، بخصوص که نسل کنونی، دیگر نسل قرن بیستم نیست که به رسانه های متعدد دسترسی نداشته باشد. شبکه های اجتماعی خط دهنده، جوانان را با نگاهی دیگر آشنا می کنند. نسل جدید، چه در غرب ساکن باشد و چه در غزه و قندهار و کراچی، نسل عصیان است. عصیانی که نمی شود با بمب باران سرکوب کرد. عصیانی که به اوج فوران رسیده و در حال عالمگیر شدن است. برخلاف بسیاری که معتقدند، جهان در آتش جنگ ایدئولوژی ها می سوزد، براین باورم که جهان زر و زور و جهان ستمدیدگان به نقطه تعادل نزدیک شده اند. زمان آن رسیده که دو سوی سکه را دید. باید دید، حتی اگر یک سوی آن را باور نداریم، آن را غلط می دانیم، و آنچه در دیگر سوی سکه است را حق و عدالت و کامل می پنداریم. چرا که باورمندان به آن سوی دیگر سکه، بر این باورند که آنها حق هستند. که جنایت تنها راه باقیمانده است. که عدالت یعنی گلوله در برابر بمب آمریکایی. که چاقو در برابر گلوله سرباز اسرائیلی. برای نسل جوان باورمند، این اوج کمال است.

در این نگاه، دیگر صحبت بر سر اسلام رادیکال، و یا اسلام ارتجاعی نیست. وقتی جوان ایرلند شمالی اسلحه به دست می گیرد و به سوی پدی اشدان نشانه می رود، صحبت از ستمی است که آن جوان با پوست و گوشت خود حس کرده؛ پدرش را مشاهده کرده که حتی از حداقل حقوق شهروندی برخوردار نبوده - تنها به این خاطر که کاتولیک است. به انگلستان که سفر کرده، لهجه ایرلندی او مورد تمسخر قرار گرفته؛ قرن‌هاست که شهروند درجه دو بوده، و حال سربازان انگلیسی در شهرهای او مسلسل به دست کوچ به کوچ به دنبال او هستند، تا بر حقوق پروتستان ها اصرار ورزند و حق کاتولیک ها را نادیده بگیرند. این جوان، مسلمان نیست؛ تربیت شده طالبان و القاعده و داعش نیست؛ این جوان بازتولید شرایط حاکم بر جامعه است؛ و اگر صلحی برقرار شده و کاتولیک‌های مسلح در کنار حامیان سلطنت، در مجلس ایرلند شمالی نشسته اند، همانند آتشی است زیر خاکستر که حرفی، عملی، و یا حرکتی نسنجیده می تواند آن آتش را شعله ور کند؛ به همانگونه که آتش زیر خاکستر گرد های ترکیه، به ناگاه شعله ور می شود و شرق ترکیه را به آتش می کشاند و خانه و خانواده را نابود می کند، و صلح اوجالان به زیر سوال می رود.

ناجی

نباید برای قاتلان نسل آزادیخواه در خاورمیانه اشک ریخته و از مخالفت با آن روی سکه شرمگین شویم. صحبت بر سر این نیست که مسلمانان مرتجع وابسته به داعش، که به زنان در سوریه و عراق تجاوز می کنند، و دختران را برای بردگی به شیوخ عرب می فروشند، و مردان را دستجمعی اعدام می کنند، درکی از عدالت و انسانیت دارند، و داعش صدای راستین خلق‌های خاورمیانه، و جهان ستمدیده است. که داعش محق است، و باید آنها را فهمید و درک کرد. صحبت این نیست. **شیوخ عرب مرتجع** و رهبران داعش و جمهوری اسلامی شرکای بالقوه و بالفعل آمریکا و صهیونیسم هستند و هیچ بهانه برای جنایات آنها قابل پذیرش نیست. اما و با توجه به تمام این جنایات که دائماً روی آنتن است، جوانانی (دختر و پسر) از انگلستان و فرانسه و ... کوله بار

بسته و به این خط فکری می پیوندند. صحبت بر سر اینست که چرا؟

صحبت بر سر ریشه یابی است و شناخت پادزهر این خط و دیدگاه فاسد و شنیع. صحبت بر سر ویژگیهای ناجی است. کسی که می تواند با در نظر گرفتن دو روی سکه، و با شناخت سیستماتیک هر دو روی سکه، راهکار برای برون رفت از این تنیده تار شود. راهکار و دیدگاه او، پادزهر سنخ خمینی و داعش و بوکوحرام است. نگاه او، ظلمتی که زرانزوان و جهانخواران ایجاد کرده اند را از درون می درد. من نمی توانم آن ناجی باشم. از عهده من بر نمی آید. من خود بازتولید شرایط حاکم بر این دوران هستم. جنایت علیه همزمان را دیده ام و نمی توانم این جنایت را فراموش کرده و یا بیخشم. من، متعلق به بخش عادی یک جامعه هستم. اما این جامعه، بخش دیگری هم دارد. بخش الیت. بخش روشنفکر. دگراندیشانی که شرایط حاکم را فراتر از آنچه هست - آنگونه که ستمگران می خواهند نمایش دهند - می بینند. هر دوره از قرن، تک و توکی از این روشنفکران در جامعه خودنمایی کرده و نظر و اندیشه شان برای یک دوره از زمان شکل و محتوای فرهنگ حاکم را تغییر می دهد. منظور من از روشنفکر، چند کتاب خوان و نظریه پرداز و رهبر سیاسی خودمحور نیست.

روشنفکر، به معنای واقعی کلمه، می بایست «روشن» فکر کند. فراتر از آنچه که هست را ببیند. دهه ها پس از امروز را، انسان در قرن آینده را، و شرایط حاکم بر جامعه در چند دهه آینده را بتواند ارزشیابی کند. روشنفکر، نمی تواند به جریان سیاسی و مذهبی خصوصی وابستگی داشته باشد، وابستگی او به تعریف مفاهیم و ساختارهاست. او نه تنها رهبر مردم حاضر، بلکه مردم فردا و روزهای پس از آنست. یک فیلسوف است تا یک آمر. سارتر، روسو، مارکس، عیسی بن مریم، گاندی، و... هر کدام در جایگاه خود و برای هدفی مشخص. یک ناجی بوده اند، که ما را به سوی مفهوم مدینه فاضله و آرمانشهر هدایت می کند. اما نخست به واقعیات در صحنه که به کادرگیری جوانان از غرب و یا از کشورهای تحت سلطه و ستم، اشاره می کنم.

سه میم

زراندزوان و زورمداران به این نتیجه رسیده اند که برای گسترش سلطه، می بایست سه عنصر را در اختیار داشت: مال، مزدور و مرید (Money, Men, and Mind). بهترین نمونه این دکترین، [ائتلاف کشورهای اسلامی](#) (به پیشنهاد و رهبری عربستان) علیه تروریسم است که لیست کشورهای مؤتلفه بیانگر نقشه راه است. کشورهای این ائتلاف: عربستان سعودی، اردن، امارات متحده عربی، بحرین، بنگلادش، بنین، پاکستان، ترکیه، توگو، چاد، تونس، جیبوتی، ساحل عاج، سنگال، سودان، سیرالئون، سومالی، فلسطین، قطر، کومور، کویت، گابون، گینه، لبنان، لیبی، مالدیو، مالزی، مالی، مصر، مراکش، موریتانی، نیجر، نیجریه و یمن. حال آنکه کشورهای چون عمان که هم مرز با یمن است، و یا عراق و سوریه که توسط تروریستهای داعش روزانه در تهدید هستند شرکت ندارند. جالب اینکه [تعدادی از کشورها](#) از اینکه بی اطلاع، عضو ائتلاف نظامی «ضد تروریسم» عربستان سعودی شده اند، ابراز شگفتی کرده اند.

اما این ائتلاف چگونه می تواند مشکل را حل کند، بر می گردد به دکترین سه میم. مال و پول را عربستان و شیخ نشینها تقبل می کنند، سربازان (مزدوران) را کشورهای بی بضاعت آفریقای، تا به دوران پرورش اندیشه و اذهان برسد، که مطمئنا اسلامی از آن بیرون خواهد زد که نه خطری برای شیخ نشین ها و عربستان داشته باشد و نه برای اسرائیل و غرب. در حال حاضر، داعش مسوول اجرایی هر سه میم است. طبیعتا، شکست تروریسم مذهبی، از جنس داعش، را باید به فال نیک گرفت، اگر به عمد نخواهیم به واپسین نتایج آن پردازیم. در اینجا، نه خواست عربستان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی است، چرا که خود یکی از کشورهای مبلغ بنیادگرایی است، و نه مبارزه با داعش و تروریسم اسلامی، چرا که بسیاری از رهبران داعش و طالبان و القاعده یا ملیت عربستانی دارند و یا مورد حمایت این کشور هستند. عربستان در هراس از هم پاشیدگی سلطه اش بر آن خطه، تن به جنگی فرسایشی و نیابتی با جمهوری اسلامی داده است. واقعیت اینست که نیروهای نظامی عربستان و یا قطر نه توانمندی عناصر وابسته به سپاه قدس را دارند و نه علاقه به کشته شدن در راستای عملی شدن منویات شیوخ عرب. به همین خاطر، عربستان با پرداخت هزینه لازم برای سرباز گیری از کشورهای جهان ستمدیده (مسلمان) از این مانع (سرباز - مزدور) عبور می کند. برای یک سرباز بنگلادشی، 100 دلار برابر است با هزاران دلار برای یک افسر عربستانی. کشته شدن یک سرباز نیجری کمتر تنش رسانه ای تولید می کند تا کشته شدن یک افسر کویتی.

ساده اینکه، در این سناریو صحبت از مبارزه با تروریسم نیست، می خواهد از جنس روسیه و جمهوری اسلامی باشد و یا از نوع آمریکایی و شرکاء. هدف، ایجاد هرج و مرج است. در گام نخست، داعش ایجاد می شود، و در پیش چشم آمریکا یک شبه موصل و خطه بزرگی از عراق را به تصرف در می آورد، و همه هاج و واج می مانند که عجب قدرتی است. و امروز، در مقابل این جناح خودساخته تروریستی، فرار است نیروی نظامی مسلمان خودساخته ایجاد شود، تا بحران ادامه پیدا کند (تفرقه انداز و حکومت کن). ائتلاف عربستان هدفی بیش از این ندارد.

این جنایات و دوگانگی را، نسل جوان می بیند، و حس نفرت به برنامه ریزان و زمینه سازان فزونی می یابد. جمعی به آن سو، و جمعی به این سو گرایش پیدا می کنند. مردم خاورمیانه که قرنی است تحت ستم قرار گرفته، و قرار بود سرفراز بهار عربی را رقم زند، حال به جنگی حیدری-نعمتی کشانده شده است، دقیقا در زمانیکه نفت به تاراج می رود، و کشورها، یکی پس از دیگری با خاک یکسان می شوند. بنا به گزارش یونسف، تنها امسال (2015)، 16 میلیون کودک در مناطق جنگی به دنیا آمده اند. به راستی، چند

درصد از این کودکان خواهند مُرد، چند درصد از مادران جان می سپارند، چند درصد از پدران بر مرگ همسر و فرزند سوگواری می کنند، و بالاخره چند درصد از این کودکان، وقتی بزرگ شوند، از عاملان و آمران این جنایات، آنقدر منزجر خواهند بود که به خود بمب بسته و خود و مردم بی دفاع را منفجر خواهند کرد؟

خشونت خشونت می آورد

جرج بوش پس از انفجار برج های دوقلو، خطی استراتژیک را ترسیم کرد: هرکه با ما نیست بر ماست. (you're either with us, or against us). البته او تنها کسی در تاریخ نیست که چنین خودمحورانه، عقل را به چالش می کشد. گفته می شود که عیسی بن مسیح گفته که هرکس با من نباشد، بطور حتم علیه من خواهد بود (ماتیو 12:30). لنین در رابطه با مبارزات پرولتاریایی می گوید در این مبارزه هر فردی در مقابل یک سوال قرار می گیرد، با ما باشد یا با طرف مقابل. عدم جبهه گیری به هرج و مرج کشانده خواهد شد. جرج اورول، نویسنده مزرعه حیوانات و آثار ارزشمندی دگر هم خود را در همین چارچوب قرار داده و در کتاب پاسیفیسیم و جنگ، می گوید با ضربه زدن به دستاوردها و طرح های جنگ؛ کمک به جناح مقابل است. این فرهنگ و نحوه برخورد حتی امروز در میان بسیاری از سازمان ها و نهادهای سیاسی دموکرات ایرانی هم مشاهده می شود. فرهنگی که منتقد را با انواع برچسب ها لجن مال می کند تا صدا در بطن خفه شود، و به این نکته توجه نمی کنند که خشونت خشونت می زاید؛ و برچسب و اهانت، شناخت و اهانت می زاید، و سیر تسلسل همچنان ادامه دارد.

چنانچه ملاحظه می شود، فکر و فرهنگ شهروندان از زوایای مختلف و در طول تاریخ آنچنان مهندسی می شوند که چاره ای پیش رو نمی بینند مگر انتخاب جناح؛ حتی اگر باطن نخواهند چنین موضعگیری کنند. ساده اینکه، در این مبحث مشخص، خشونت، خشونت می زاید، حتی اگر مبلغ آن عیسی بن مریم باشد. توسل به خشونت، و انتخاب سلاح بر مصالحه، دکترینی است که با فرهنگ انسان عجین شده، و ربط مشخص و ویژه ای با اسلام، و یا آمریکا و یا مسیحیت ندارد. خشونت طلبی خصوصیت حیوانی بشر است که نمی تواند بر خصلت انسانی فائق آید؛ بخصوص هنگامیکه، زمان و مکان و شرایط غالب، چنین امکانی را در اختیار بشر قرار ندهد. به راستی، چگونه می توان صلح طلب و آرامش طلب بود، زمانیکه سرزمین و ثروت تو را به تاراج می برند؟ چگونه می توان سکوتی بشردوستانه اختیار کرد، وقتیکه میلیونها کودک بر اثر گرسنگی به کام مرگ سوق داده می شوند؟ چگونه می شود علیه نظام زر و زور به پا نخاست، وقتی نظام زر و زور بر سر خانه و خانواده تو آتش و گلوله سرازیر می کنند؟ چگونه می توان به ورطه سیاه تروریسم کور نلغزید، وقتی مشاهده می کنی که برده وار با تو و انسان های بی دفاع رفتار می شود؟

بدون شک، خشونت خشونت می زاید، اما در یک نگاه گذرا، ریشه و علت خشونت را بایست در رفتار استثمارکننده جست و نه استثمار شونده. وقتی بدون ارائه هیچ دلیل و سندی، از ورود یک خانواده [مسلمان](#) [بریتانیایی](#) به هواپیما جلوگیری می شود، به راستی بر ذهن کودک مسلمان آن خانواده که می خواست برای تعطیلات کریسمس به دیسنی لند آمریکا برود، چه تصویری از آمریکا نقش می بندد؟ این خبر را وکیل مجلس در نامه ای به دیوید کامرون اطلاع داد و از او خواست که موضوع را پیگیری کرده و به این حرکت راسیسم اعتراض کند. در این نمونه صحبت بر سر ملیت نیست چرا که این خانواده بریتانیایی هستند. صحبت بر سر نژاد است؛ بر سر باورهای این خانواده است. کسی نمی داند باورهای این خانواده ضد داعش است یا موافق آن، تنها گناه آنها شناسنامه آنهاست و مسلمان بودن و روسری داشتن. آیا می توان آن کودک را سرزنش کرد اگر از آمریکا منزجر شود؟

آری خشونت خشونت می آورد، اما با حذف استثمار است که می توان بازتولید - تروریسم - را خنثی کرد.

طبیعتا، نسل جوان جذب شده از غرب، به دنبال مال اندوزی نیست؛ بلکه به دنبال مراد است. طبیعتا، اندیشه او به بازی گرفته شده، و ارزشگذاری او مهندسی می شود. آنهایی که اندیشه او را مهندسی می کنند، می خواهند از او یک مرید بسازند. مریدی که اجحاف و ستم را می بیند، اما راهکار را نمی بیند و به حداقل رضایت می دهد، و یا برده وار چشم و دل به راهبر دارد. تاریخچه مردم ستمدیده، و زجرکشیدن و جان کندن کودکان سیاهپوست را در صحنه تلویزیون می بیند و حس انساندوستی او جریحه دار می شود. مهندسین فکر، به دنبال همین جریحه دار شدن و غلیان احساسات هستند تا بتوانند کادرگیری کنند. جوان تحصیل کرده در غرب، با واژه یوتوپیا، آرمانشهر و مدینه فاصله آشناست، حتی اگر با مفهوم فلسفی و آرمانی آن آشنا نباشد. می داند که قرآن چنین آینده ای را برای بشر رقم زده است، از قسط گفته و برای جانباختگان در راه خدا، جایگاهی رفیع در بهشت تعیین کرده است. به او گفته شده که چنین آرمانشهری، و جامعه بی طبقه توحیدی و قسط، ممکن است، اما باید برای آن «شهید» شد. برای چنین آرمانشهری باید جنگید، به خود بمب بست و خود را در میان جمعیت منفجر کرد. به او گفته شده است که در زمان او، و یا فرزندان او، چنین آرمانشهری بوجود نخواهد آمد، اما جانفشانی و مجاهدت او، پایه های این شهر را پی ریزی خواهد کرد. پس کوله بار بسته و از پیراهه خود را از طریق ترکیه به داعش می رساند، و چون با واقعیت تروریسم و داعش روبرو می شود دیگر دیر شده است. نه راه پس دارد و نه راه پیش.

مدینه فاصله

برای تعریف آرمانشهر، لازم نیست به فلسفه و عقاید مذهبی مراجعه کنیم، بلکه تنها لازم است، به اطراف خود بنگریم. آرمانشهر آنجایی است که اینجا نیست. آنچیز است که نداریم. در آرمانشهر، عدالت اجتماعی، صادق است، چرا که اختلاف طبقاتی وجود ندارد. در آرمانشهر رفاه وجود دارد، چرا که استثمار فرد از فرد، و دولت از شهروند وجود ندارد. در آرمانشهر، تفتیش عقاید و انگیزاسیون - از جنس قرون وسطایی و یا از جنس ترامپ آمریکایی، وجود ندارد.

آیا برای چنین شهر و آرمانی، شما باشید، جان نمی دهید؟ خانه و خانواده و کاشانه را رها نمی کنید تا اگر در زمان حیات شما، به وقوع نپیوندد، نسل بعدی کودکان سیاهپوست طعم تشنگی را نچشند؟ آیا چنین آینده ای، ذهن و فکر شما را مهندسی نمی کند؟ اما تنها شرط رسیدن به چنین هدفی، پیوستن به داعش است، و پرچم داعش چنین روزی را نوید می دهد، لا اله الا الله - بجز خدا، خدایی نیست. بجز رستگاری، بازده و بازتولیدی نخواهد بود. اینچنین است که ذهن جوانان مهندسی می شود. نخست با بذر نفرت، سپس با وعده های بهشتی؛ و عاقبت ترسیم یک رؤیا. اما نخست باید آتش افروزی کرد. پس این خبر تیتیر می شود که **دولت سومالی برگزاری مراسم کریسمس را ممنوع کرد**، و **با دیده بان حقوق بشر: ارتش نجره صدها شیعه را کشت و اجسادشان را بی اجازه دفن کرد**. و یا اخباری چون حمله به لیبرتی و اشرف و یا همه و همه این اخبار در راستای مهندسی افکار است، هرکدام برای رسیدن به هدفی مشخص، اما همه توسط استثمارکنندگان مهندسی می شود. هرکدام از این خبرها در یک نکته همجنس هستند. خبر، شنونده را شک می کند و وحشت می آفریند، تا به آن حد که اذهان کور شوند و قدرت تصمیم گیری و ارزیابی صحیح فلج شود. اگر به رویدادهای 15-20 سال گذشته دقت کنیم، همگی از این ویژگی برخوردارند. همگی ایجاد شک و وحشت می کنند. مهم نیست که قربانیان شهروند یهودی هستند یا مسلمان. مهم نیست که داعش به پاریس حمله می کند یا اسرائیل به غزه. مهم اینست که تعداد کشته شدگان بالا باشد. مهم اینست که جنایت به کربه ترین شکل انجام شده باشد. مهم نیست که جنایت در بالی و فلیپین رخ می دهد یا در سواحل تونس. مهم نیست که هواپیمای روسی با مسافرانش منفجر می شود یا صدها کودک در غزه. مهم اینست که این اخبار و این جنایات، دائما رسانه ای شوند و روی آتی یکی پس از دیگری خودنمایی کنند، تا به آن نقطه و حد و لحظه که همه و همه وحشت زده شوند. همه و همه دچار شک شوند. کسی به مسافرت نرود. کسی به کنسرت نرود. تا پاسخ به این سوال که چرا بر سر کودکان در غزه و آفریقا چنین می آید، ساده باشد. تروریسم. تا بشود گفت که فقط کودکان فلسطینی و آفریقایی و یا آسیایی نیستند، مردم غرب هم قربانی تروریسم هستند. هیچکس در امان نیست. دبیروز عراق و صدام محور شرارت بود، امروز اسد و سوریه. مهم نیست که برای این محوریت چه مدرک و سندی وجود دارد. مهم واقعیات در صحنه است. دبیروز پاریس، امروز کالفرنیا. آتروز نیویورک، امروز لندن. یکی پس از دیگری، آنقدر عملیات تروریستی انجام می شود تا بالاخره هر تصمیمی... هر تصمیمی که از سوی دولتمردان جهان زر و زور گرفته می شود، معقول به نظر آید.

و در این میان، نیروهای رادیکال و دموکرات، برای این نقشه راه، هورا می کشند. همه پیام جرج بوش را گرفته اند که اگر با ما نیستید علیه ما، و آنرا در میان خودی ها تکرار می کنند که هرکس با ما نیست برماست. چرا که ذهن نیروهای رادیکال و دموکرات هم مهندسی شده است، و یا حداقل به این باور رسیده اند که از این ستون تا آن ستون فرجی است و فعلا باید با سیاست جهانی غالب مماشات کرد و با کجدار و مریز از این دوران پر تلاطم گذشت.

این دوران، هرگز نخواهد گذشت مگر اینکه همه و همه تن به ذلت دهند. اما جوان مسلمان مقیم غرب که این جمله را شنیده، علیه ذلت قد علم می کند و می گوید هیهات منالذله. و نبردی به معنی، بی هدف، بی آرمان و بی پایان آغاز می شود و به جنگی فرسایشی تبدیل می شود. جنگی از جنس جنگ صلیبی.

صاحبان زر و زور به دنبال این جنگ فرسایشی هستند، و جوان مسلمان، کودکانه به چاله ای افتاده است که او را به آرمانشهر نخواهد رساند.

علی ناظر
3 دی 1394
24 دسامبر 2015